

ساحت اجتماعی سکولاریسم

محمد کاظم کریمی*

چکیده

این نوشتار که درصدد پاسخ‌گویی به پرسش چگونگی تأثیر سکولاریسم بر ساحت اجتماعی بشر است، با اذعان به تأثیر سکولاریسم به‌منابه یک تفکر بر ابعاد و ساحت‌های مختلف حیات بشر، چگونگی و میزان تأثیرگذاری آن بر ساحت اجتماعی را به روش توصیف و تحلیل، مطمح نظر قرار داده است. ساحت اجتماعی مشتمل بر عناصر و زمینه‌های مختلفی از جمله ساختار و نهادهای اجتماعی، اخلاق و ارزش‌های اجتماعی، قوانین و قواعد اجتماعی، رفتارها و روابط اجتماعی، برنامه‌ریزی و مدیریت اجتماعی و جنبش‌ها، گروه‌ها و آیین‌های جدید می‌باشد که نوع تأثیرگذاری سکولاریسم بر هر یک از آنها متفاوت بوده و با توجه به غرض اصلی این تفکر که بی‌اثر ساختن و در نهایت زدودن دین از عرصه حیات اجتماعی بشر است، مشخص شد که با فقدان آموزه‌های دینی، این عرصه در چنبره تفکر عرفی‌گرایی به تنگنا افتاده و به تدریج زمینه‌های نفوذ و جریان دین در حیات فردی و اجتماعی بشر سد از بین می‌رود.

کلیدواژه‌ها

سکولاریسم، روابط اجتماعی، برنامه‌ریزی اجتماعی، ارزش‌های اجتماعی، نهادهای اجتماعی.

مقدمه

دوره تجدید حیات اروپا یا نهضت اصلاح دینی را که از حدود سده ۱۴ میلادی آغاز گردید باید خاستگاه تحولات علمی، فکری، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی عمیق در جهان معاصر به‌شمار آورد که به تدریج دامنه آن به جوامع مختلف بشری سرایت پیدا کرد و این جوامع را در پیوستن و همراه شدن با آن، یا بازپس زدن و مقاومت در برابر عناصر و آموزه‌های آن، دچار فراز و نشیب بسیار کرد.

اصلی‌ترین ارمغان این نهضت، طی حدود چهار قرن اخیر آن، چیزی است که بعدها به نام «مدرنیته» بر زبان‌ها افتاد و مستلزم تجددخواهی و نوگرایی در همه عرصه‌ها و ابعاد حیات بشری اعم از فکری، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده است.^۱ آنچه به مدرنیته به‌عنوان یک مفهوم اساسی در ادبیات نظری اروپا و آمریکای شمالی (غرب) هویت و قوام بخشید، عناصری چون عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، انسان‌گرایی، فردگرایی، دنیاگرایی، آزادی، برابری، دموکراسی و سرمایه‌داری بوده است. این عناصر به تدریج آثار و نتایج خود را در قالب مکاتب و اندیشه‌های اجتماعی برای تحقق آرمان‌های مدرنیته به بار نشان داد و لذا نحله‌های فکری مختلف در عرصه حیات اجتماعی سر بر کشید. روشنگری، لیبرالیسم، ناسیونالیسم، راسیونالیسم (رشنالیسم)، پوزیتیویسم، اومانیزم، سکولاریسم، و... میوه‌هایی هستند که بر شاخه‌های آن رویدند و هر یک ریشه در یکی از آن عناصر داشته و بعدها خود به عرصه‌های مختلف تسری یافته و منشأ طرح اندیشه‌های جدید گردیدند.

سکولاریسم، بنیادی‌ترین آموزه مدرنیته است که همسو با تحقق آرمان مدرنیته در بعد هستی‌شناسی، پا به عرصه وجود گذاشت و با رویکردی انسانی و این‌جهانی، بریدن انسان از آسمان و جست‌وجوی نیازش در این جهان را مطالبه کرد. این رویکرد، آسمانیان را سزاوار دخل و تصرف در امور عالم ندانسته و عقل بشری را جایگزین مناسبی برای سامان‌دهی امور عالم معرفی کرد و بدین سان، چشم به آسمان داشتن را نه فقط امر غیرضروری؛ بلکه بیهوده و نه تنها بیهوده؛ که طردشده و از نگاه او مورد غضب است! چراکه کلید حل

۱. منظور از تعدد و مدرنیته، فرایندی است که از سده شانزدهم به تدریج در اروپا آغاز شد و با ایجاد تحولاتی ژرف، شرایط امروزی کشورهای سرمایه‌داری غرب را محقق ساخت (سریع‌القول، ۱۳۷۱: ۶۱-۶۲).

مشکلات بشر را در دستان خودش جست‌وجو کرده و با وجود آن، به استغناى وی از پی چیز دیگر بودن، حکم جاری ساخته است.

سکولاریسم، دارای ساحاتی است و آموزه‌هایش را با جدّیت در هر یک از این ساحات پیگیری می‌کند. در ساحت الهیات؛ سکولاریسم بر عدم ارتباط دین و دنیا و بریدن انسان از ماورا و بی‌نقش بودن باورها و آموزه‌های دینی در زندگی روزمره انسان اصرار دارد. طبعاً در این صورت، هرچند سکولاریسم به صورت مستقیم به نفی دین مبادرت نمی‌ورزد، اما به دخالت‌ندادن آن در اداره و سامان‌دهی امور دنیوی انسان نظر دارد.

در ساحت سیاست؛ سکولاریسم به بی‌ارتباطی دین از سیاست و حاکمیت از مذهب حکم می‌کند و دولت از این که مشروعیت و اهداف سیاسی‌اش را بر حسب دین تعریف کند، نهی شده است.

در ساحت اجتماع؛ سکولاریسم به انقطاع رابطه دین و آموزه‌های آن در شکل‌گیری روابط اجتماعی انسان‌ها توصیه می‌کند. فرهنگ جامعه سکولار منقطع از عناصر معنوی و روحانی است. ارزش‌ها، بریده از آسمان و با معیارهای عرفی و انسانی تعیین می‌گردند و بدین سبب، آموزه‌های دینی در شکل‌گیری قواعد اجتماعی و رفتارهای منبعث از آنها، فاقد نقش‌اند. در این ساحت، مدعای اصلی سکولاریسم آن است که بشر به دلیل بهره‌مندی از قدرت تفکر و بلوغ عقلانیت، بی‌نیاز از ارجاع و استناد به مراجع دینی برای اداره جامعه است و بدون دخالت دین نیز توان مدیریت امور جامعه خود را داراست.

به هر روی، اصلی‌ترین نمود نهضت اصلاح دینی در حیات اجتماعی جامعه غربی، اتخاذ موضع در برابر کلیسا و به دنبال آن کنار گذاشتن دین از عرصه حیات اجتماعی بوده است و بدین سان زمینه شکل‌گیری و گسترش تفکر سکولاریسم در مغرب‌زمین مهیا گردید. آنچه ضرورت پرداختن به این موضوع را امروزه موجه می‌سازد، توجه‌دادن به این نکته است که سکولاریسم به مثابه یک تفکر، علی‌رغم پیشینه طولانی در جوامع غربی، ولی همچنان دارای نفوذ و اثر است و ارکان حیات دینی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، علمی، و حقوقی جوامع اسلامی را تهدید می‌کند و به دلیل ضعف عملکرد دستگاه‌های فرهنگی و دینی این جوامع، تسخیر فکر و روح جوانان کشورهای اسلامی را آماج حرکت خود قرار داده است.

مفهوم‌شناسی

سکولاریسم

سکولاریسم از ریشه لاتین سکولوم (Saeculum) به معنی قرن، سده و زمان حاضر، در برابر ابدیت و جاودانگی (وایسکر، ۱۳۷۵: ۳۷) است. در زبان فارسی به معانی متعددی مانند گیتی‌باوری (آشوری، ۱۳۷۴: ۳۳۳)، این جهان‌باوری (همان)، دین‌گریزی (همان)، گیتی‌گرایی (سکولاریسم و فرهنگ، ۱۳۷۵: ۱۸)، دنیاپرستی (همان) و عرفی‌شدن (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۵۸) به کار رفته است و در زبان و لغت عربی معادل علمانیت (به کسر عین) به معنی علمی کردن یا علمانیت (به فتح عین) به معنی عالمی و دنیوی بودن به کار می‌رود (ضاهر، ۱۹۹۳: ۳۷-۳۸ و العظمه، ۱۹۹۸: ۸-۱۷).

اما با توجه به این که لغت «عرفی» در فرهنگ ما تقریباً معادل لغت secular در فرهنگ مسیحی است و همان نسبت را با امور قدسی و دینی دارد که این واژه در انگلیسی با معادل‌های خود دارد، و نیز پسوند «گرایی» در زبان فارسی که بیانگر نوعی گرایش است، نوعاً برای لغاتی با پسوند ism مناسب است (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۵۷ و ۵۸)، به نظر رسید واژه «عرفی‌گرایی» معادل مناسب‌تری برای این واژه است. با این توضیح که این واژه، ناظر به بعد معرفت‌شناسی و اجتماعی-سیاسی سکولاریسم بوده و هرچند اطلاق آن دارای موافقان (همان) و مخالفانی (دیالمه، ۱۳۹۳) است، ولی به دلیل غلبه کاربرد آن توسط صاحب‌نظران این حوزه، خالی از وجه نیست و با اندک تسامح می‌توان از ملاحظات یا مخاطرات نسبی آن - که بیشتر ناظر به غفلت از ابعاد هستی‌شناسی یعنی تقابل آن با امور قدسی و معنوی است - چشم‌پوشی کرد.

دین

مقصود از دین در این جا به‌طور خاص، دین منزّل از طرف خداوند به واسطه انبیای عظام است که نمونه کامل آن دین اسلام است که آموزه‌های آن بر منابع اصیل وحی و عقل استوار گردیده و به دلیل اصالت و قوت منابع و مبانی آن، قدرت رقابت با اندیشه‌های روز دنیا را دارد.

مقومات عرفی گرایي

عرفی گرایي واجد برخی مؤلفه‌ها، عناصر یا مقومات است که با فراهم آمدن آنها، این مفهوم شکل و عینیت می‌یابد. به‌طور طبیعی هر یک از این مقومات از منظر خاصی، کارکردهای دین را مطمح نظر دارند تا آن را به‌عنوان رقیب اصلی خود از حیات اجتماعی جامعه خارج سازند:

۱. عقلانی‌شدن

مقصود از عقلانی‌شدن، فرایندی است که طی آن منابع مشروعیتی این جهانی به جای منابع سنتی دینی قرار می‌گیرند و دو عنصر «عقل» و «عقلانیت» در شکل‌گیری این فرایند، نقش اصلی ایفا می‌کنند. عقل، قوه فهم و تشخیص بشری در برابر دیگر منابع فهم مانند وحی و سنت است و عقلانیت کاربست عقل در سامان زندگی فردی و اجتماعی و بسنده کردن به فهم متعارف بشری برای تشخیص و تعیین سرنوشت انسان‌ها و داوری درباره امور و پدیده‌های عالم، فارغ از هرگونه امر فوق‌طبیعی است. به هر روی، عقلانی‌شدن از اختصاصات عرفی گرایي به‌شمار می‌رود و چنان‌که گوی روشه یادآور شده است در وضعیت عقلانی‌شدن جامعه، انگیزه‌های فردی و اجتماعی مبتنی بر الزامات دینی تضعیف شده و در عوض، اخلاق مبتنی بر خواسته‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. در این جوامع، انسان‌ها در اعمال فردی و جمعی نسبت به جوامع دینی کمتر به‌وسیله انگیزه‌ها و مجازات‌های فوق‌طبیعی، نظیر میل به رستگاری ابدی، ترس از ارواح و تسلیم عنایت الهی وادار به عمل می‌شوند. انسان، حیات دنیوی، رفاه فردی و جمعی فی‌نفسه و مستقل از هر وابستگی به یک نظام‌بندی فوق بشری، مقصود و مطلوب است (روشه، ۱۳۷۵: ۱۰۰).

باید یادآور شد که در انحصار معنای عقل و عقلانیت به سطح سکولار آن، باید با تسامح برخورد کرد؛ چراکه این مسئله، خود نوعی تبلیغ و موجه‌سازی آن تلقی می‌شود و مقابل آن را به بی‌خردی متهم می‌سازد، حال آنکه نگاه قدسی و معنوی به عالم‌داشتن، منافاتی با عقلانیت ندارد و در این نگاه، عقل، خود وسیله شناخت و معیار داوری درباره بسیاری از موضوعات است و علم ارزنده‌ترین محصول آن است.

۲. خصوصی‌شدن دین

مبانی سکولاریسم امروزه به صورت قوانین چندلایه در ساحت‌های مختلف اجتماع و سیاست ریشه دوانده و تمایزپذیری دین را مطالبه جدی خود ساخته است؛ آن‌چنان که با محدود ساختن دین به امر خصوصی و دل‌بستگی شخصی، و ممانعت از بروز و ظهور نمادهای دینی در عرصه حیات اجتماعی، شکل نهادی به خود گرفته است.

خصوصی‌شدن دین، که از آن با تعبیری مانند شخصی‌شدن یا درونی‌شدن دین نیز یاد می‌شود، سعی در القای این امر دارد که عدم حضور دین در عرصه اجتماع هم نفع دین و هم نفع جامعه را به همراه دارد. نفع دین از آن جهت است که با کنار گذاشتن دین از عرصه حیات جامعه و حکومت، خطای متولیان دینی به پای دین نوشته نمی‌شود و نفع جامعه نیز به این است که افراد در تشخیص و حل نیازها و مسائل جامعه، خود بهتر می‌توانند چاره‌اندیشی کنند (سروش و دیگران، ۱۳۸۴: ۴۴).

بدین سان، سکولاریسم که به ظاهر صورتی غیر از آتئیسم و الحاد از خود به نمایش می‌گذارد، درصدد است تا دین را به‌عنوان یک رابطه معنوی قلبی و شخصی میان انسان و خدا معرفی کند و غیر از این رابطه، یعنی روابط اجتماعی باید توسط عقل و علم تشخیص داده شود و قانون‌گذاری نیز از طریق دموکراسی صورت گیرد (نویسنده و سال، فرهنگ و سکولاریسم: ۱۵).

۳. عصری‌شدن دین

جامعه سکولار، جامعه‌ای است که در آن حقیقت ثابت وجود ندارد و حقایق، توسط اعضای جامعه ساخته می‌شوند. از این رو، به اقتضای ضرورت هر عصری، ممکن است حقایق متفاوت وجود داشته باشد. یکی از اختصاصات عصر جدید، تغییر نگاه بشر به موجودات عالم و مبدأ و منتهای آنها بوده است. طبیعت که تا پیش از این، آیت و نشان قدس و مظهر جمال پروردگار بود، به موجودی بی‌جان که باید به تصرف و تملک انسان درآید، تنزل یافته است. به‌ویژه با محدود شدن علم و دین در حدود فهم بشر، دیگر زمان و مکان و تلقی قدسی‌انگارانه از آنها جایگاهی ندارد و همه چیز باید بر محور تاریخ و درک تاریخی بازخوانی گردد. با این تلقی، همه چیز می‌بایست عصری شود و صورتی متناسب با

زمان جدید پیدا کند و بدین گونه سایه سکولاریسم در همه جا مستولی می‌گردد. از همین روست که گفته شده است سکولاریسم وقتی در جان یک دیندار سکنا گزید، او را به بی‌دینی نمی‌خواند، بلکه تلقی دینی او را با مسلمات عصر تطبیق می‌دهد (همان: ۱۰).

۴. بشری‌ساختن دین

هرچند این رویکرد به نحو مستوفا در اندیشه‌های اجتماعی‌اشراپ گردیده است، اما بیشتر از همه، دیدگاه مارکس در این زمینه قابل توجه است. مارکس، با تقلیل نیازهای اساسی انسان به حد نازل آن یعنی نیازهای مادی، ارجاع روابط اجتماعی و نظام‌های فکری به دوره‌های تاریخی و تقلیل روابط اجتماعی به رابطه تولید اقتصادی که مردم از طریق اشتراک در زندگی اقتصادی با یکدیگر برقرار می‌کنند و متفرع‌ساختن مقولات فکری بر آنها، به هیجان این امر دامن زده است.

به نظر مارکس، «نیروی محرک تاریخ را نباید در هیچ‌یک از عوامل فرابشری مانند مشیت الهی یا روح عینی جست‌وجو کرد، بلکه انسان‌ها، خودشان تاریخ‌شان را می‌سازند و آنان ضمن دگرگون‌ساختن طبیعت، خودشان را نیز تغییر می‌دهند» (کوزر، ۱۳۸۳: ۹۰). او از یک سو ابراز می‌دارد که «جست‌وجوی خورد و خوراک کافی و سرپناه و پوشاک، هدف‌های اصلی انسان در سپیده‌دم تاریخ بشر بودند و اگر ساختمان پیچیده جامعه نوین را بشکافیم، درمی‌یابیم که این هدف‌ها هنوز هم در کانون کوشش‌های انسان کنونی جای دارند» (همان: ۷۶) و از سوی دیگر، اصرار دارد که «افکار و مقولات فکری، درست بسان آن روابطی که بیانگر این افکارند، جاودانه نیستند، بلکه این‌ها فراورده‌های گذرا و تاریخی‌اند» (همان). از نظر او، «تمام روابط تولیدی، یعنی روابطی که انسان‌ها ضمن کاربرد مواد خام و فنون موجود برای دستیابی به هدف‌های تولیدی‌شان با یکدیگر برقرار می‌سازند، همان بنیادهای واقعی‌اند که روساختار فرهنگی کل جامعه بر روی آنها ساخته می‌شود» (کوزر، ۱۳۸۳: ۷۸).

پیامدهای عرفی‌گرایی

توجه به رابطه «دین» و «زندگی» از محورهای کلیدی در شناخت موضوع عرفی‌گرایی

است. دین، عنصری تأثیرگذار در همه ابعاد حیات انسانی و وقایع اجتماعی است. انسان‌ها برای دین اهمیت زیادی قائلند و در امور مهم زندگی خود از دین مدد می‌جویند. برای دین از جان خود مایه می‌گذارند و برای آن، قربانی و نذر و نیاز می‌کنند. در طول تاریخ برای دین حتی جنگ‌های خونین اتفاق افتاده و در آینده نیز اتفاق خواهد افتاد.^۱ چنان‌که امروزه بخش عمده‌ای از جنگ‌ها و ستیزه‌های منطقه‌ای همانند داعش، یمن، وهابیت، بوکوحرام، القاعده، طالبان - صرف‌نظر از اغراض سیاسی آنها - با محوریت یا دست‌کم با چاشنی دین و باورهای دینی است. بخش عمده‌ای از تعارضات و کشمکش‌ها در عرصه بین‌الملل، به روابط و مناسبت‌های بین‌الدیانی بازمی‌گردد. بسیاری از مناسک در میان اقوام و قبایل ریشه در باورهای دینی دارد. شکل‌گیری حلقه‌های معنوی و عرفانی، گروه‌های فرقه‌ای و مانند آن با توجیه و لعاب دینی صورت می‌گیرد.

بدین‌سان، دین، نقش برجسته و غیرقابل‌انکاری در حیات اجتماعی انسان‌ها داشته و زیستن به اقتضای دین، مطالبه جدی جامعه دینداران است و با وجود چنین تأثیرگذاری‌هایی، کنار گذاشتن دین از عرصه حیات اجتماعی بشر، بدون پیامدها و آثار پیدا و پنهان نخواهد بود.

در برابر، عرفی‌گرایی که به معنی تغییر مرجعیت معرفتی از دین به فهم عرفی و عادی بشر است، مدعی است که انسان‌ها از چنان بلوغ و ظرفیتی بهره‌مندند که می‌توانند فارغ از تعلقات دینی خود، به اصلاح امور زندگی خود مبادرت ورزند و در این صورت توفیقات بیشتری پیش روی آنان خواهد بود. از این‌رو، با توجیه سامان بهتر امور جامعه و حفظ منزلت امور دینی، به کنار گذاشتن دین و نهادهای متعلق به آن از دخالت در اداره امور جامعه بشری توصیه می‌کند.

۱. برای نمونه کوکلوکس کلان‌ها در ایالات متحده، گروه‌هایی بودند که سیاه‌پوستان را انسان‌هایی پست و حقیر می‌شمردند و با توسل به اعمال غیراخلاقی آنان را در آتش می‌سوزاندند یا آنها را به دار می‌آویختند یا شمع آجین‌شان می‌کردند (رامین و دیگران، ۱۳۸۹، ج ۱۳: ۴۸۷) یا جنگ‌های صلیبی که بالغ بر هشت جنگ و از سال ۱۰۹۶ تا ۱۲۷۲ میلادی در حدود دو‌یست سال میان مسیحیان اروپایی و مسلمانان صورت گرفت و آثار تخریبی آنها و ویرانی سرزمین‌ها بر مسلمانان زیان فراوانی وارد کرد (عادل، ۱۳۸۶، ج ۱۱: ۱۵۹) (مقاله جنگ‌های صلیبی) و نیز مراجعه شود به نامه امام باقر علیه السلام درباره آن‌چه در دوره بنی‌امیه و بنی‌مروان بر شیعیان به جرم شیعه‌بودن گذشت (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱۱: ۴۳-۴۴).

واقعیت آن است که معنای متفاهم از مفهوم «زندگی» در جامعه امروزین غرب، نوعاً منحصر در عالم طبیعت و بر مبنای آزادی در ایشاع غرایز طبیعی و رسیدن به حداکثر سود در موقعیت‌های اجتماعی است. طبعاً چنین نگرشی به زندگی، از هرگونه احساس تعلق به بینش و باور خاص یا جست‌وجوی اهداف کمال‌طلبانه و احساس تکلیف و التزام نسبت به مبدأ و معاد یا تخلق به آرمان‌های اخلاقی تهی است. در چنین جامعه‌ای، دین تنها به‌عنوان رابطه‌ای معنوی و شخصی بین انسان و خدا و دیگر حقایق فوق‌طبیعی تعریف می‌گردد، بدون آنکه دارای کمترین نقش در زندگی دنیوی بشر باشد. حال آنکه در دیدگاه اسلام، جهان آفرینش دارای هدف است و زندگی انسان به‌تبع، دارای هدف و غایت است و مراتب وجودی او از مسیر و معبر زندگی این جهانی به سعادت و کمال می‌رسد و هدف غایی از خلقت انسان، اتصال به کمال مطلق و بهره‌مندی از سعادت واقعی در سایه‌سار آن است. بدین‌سان، آغاز این زندگی از خدا و پایانش نیز به او ختم می‌شود و به حیات این جهان، تنها به‌عنوان گذرگاهی برای رشد و کمال معنوی، و نه هدف غایی، نگریسته می‌شود.

فرجام جدایی افکنی میان دین و دنیا که مطالبه جدی عرفی‌گرایی است، در نهایت به این جا ختم می‌شود که توجه انسان‌ها به امور دنیوی به دلیل ملموس بودن، درگیری مستقیم، سهل‌الوصولی و احساس ضرورت عینی و فعلی داشتن، بیشتر خواهد بود و در برابر، توجه به امور دینی به دلیل مشقت ابتدایی نهفته در ذات تکلیف و عدم احساس فعلی و عینی بودن، کنار گذاشته می‌شود و این در واقع همان چیزی است که مورد نظر برنامه‌ریزان این تفکر بوده است. اگر پیشینیان از طریق جنگ با دین، نتوانستند دین را از صحنه اجتماع و عمل آدمیان خارج کنند، اینک با ترفند به‌ظاهر موجه جدایی افکنی میان امور دینی و دنیایی، به آسانی به مقصود خود دست یافته‌اند و آن‌چنان از این ترفند خود کسب رضایت می‌کنند که سوت پایان آن را نیز به صدا درآورده‌اند و خود سخن از پایان آن می‌گویند؛ چنان‌که گویی دیگر نیاز به پرداختن به این پروژة وجود ندارد و چنان وانمود می‌کنند که هر نوع پرداختن به این موضوع به‌منظور چاره‌جویی برای درمان مشکل آن، امری مندرس و عبث است که تضييع وقت گوینده و شنونده، و نویسنده و خواننده را در پی دارد (راستی‌تبار و دیگران، ۱۳۹۳).

حال آن که امروزه سکولاریسم به عنوان بنیان هستی‌شناسی تمدن جدید غرب، بر تمام جنبه‌های زندگی جامعه از قبیل علمی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار است و تا عمق لایه‌های پنهان جامعه نیز رسوخ یافته است و این پایان، هیچ‌گاه به معنی بازگشت به گذشته و برقراری آشتی میان دین و دنیا نخواهد بود، بلکه بدان معنی است که همه آرمان‌ها و اهداف این پروژه با توفیق تحقق یافته و دیگر نیاز به تبیین بیشتر و یا واکاوی ابعاد و زوایای آن وجود ندارد و ادعای پایان آن تنها تذکاری برای به‌هنگام‌سازی نظریه‌های غیردینی شدن پیشینیان است.^۱ به سخن دیگر، اگر هم سکولاریسم به مثابه یک تفکر را پایان یافته تلقی کنیم، از سکولاریزاسیون به عنوان یک فرایند که همه ارکان حیات اجتماعی را فراگرفته است، نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.

ساختار و نهادهای اجتماعی

سکولاریسم چه تأثیری بر کارکرد نهادهای اجتماعی دارد و کارکرد نهادهای اجتماعی چگونه به جریان یافتن سکولاریسم در جامعه کمک می‌کند؟ در زمره پرسش‌هایی است که درباره رابطه ساختار جامعه و نهادهای اجتماعی با سکولاریسم مطرح است. نهاد، شبکه‌ای از روابط اجتماعی است که استقرار یافته و مورد قبول عموم اعضای جامعه واقع شده است، آن‌چنان که فرد تازه‌وارد به آسانی آن را می‌پذیرد و عمل می‌کند. نهاد دین یعنی شبکه روابط دینی نهادینه‌شده و قالب یافته که مورد پذیرش اعضای جامعه واقع گردیده است. هرچند چنین روابطی، ممکن است هم در جامعه دینی و هم در جامعه سکولار وجود داشته باشد، اما تفاوت‌شان این است که در جامعه سکولار این روابط، از محدوده اخلاق و آداب عبادی فراتر نمی‌رود، حال آن که در جامعه دینی همه عرصه‌های اجتماعی، اعم از اقتصاد، سیاست، خانواده و تعلیم و تربیت، تحت نفوذ آموزه‌های دین قرار دارند. در مقابل، «عرفی‌گرایی نهادی، فرایندی است که نهاد دینی از برتری طلبی و زیاده‌خواهی‌های فرانهادی خود دست برمی‌دارد و از فشار آوردن بر نهادهای دیگر خصوصاً نهاد سیاسی برای تحمیل خواسته‌های خود امتناع می‌ورزد» (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

۱. به عنوان شاهدی بر این ادعا ر.ک: (اینگلهارت و نوریس، ۱۳۸۷: ۱۹ و ۲۰).

پرسش قابل طرح در این جا این است که هرچند دین برای هدایت انسان‌ها و گسیل دادن آنها به زندگی مطلوب فرستاده شده است و بدون شکل‌گیری و بقای اولیه حیات اجتماعی، وجود و انزال دین نیز میسر نبوده است، اما آیا دین را باید به‌عنوان یک نهاد در کنار دیگر نهادهای اجتماعی تلقی کرد که دارای وظیفه‌ای خاص است، یا این که دین ماهیتی فرانهادی دارد و نهادهای جامعه باید در انجام مسئولیت‌های خود به اصول و ضوابط آن پای‌بند باشند؟ پاسخ آن است که دین، زمانی به‌عنوان برنامه جامع برای حیات و سعادت جامعه دارای نقش است که فراتر از نقش‌ها، ساختارها و نهادها مورد توجه قرار گیرد تا به‌عنوان روح حاکم بر بنیاد نقش‌ها، ساختارها و نهادهای اجتماعی شناخته شده و آنها را در تحقق اهداف جامعه مدد رساند. بدین سبب گفته می‌شود دین نه یک نهاد، که جایگاهی فرانهادی دارد و بر دیگر نهادهای جامعه، اشراف دارد و آنها را در سیطره نفوذ و قدرت خود قرار می‌دهد.

در جامعه مبتنی بر تفکر سکولاریستی، کارکرد نهادهای اجتماعی مانند خانواده، آموزش و پرورش، اقتصاد و حکومت به جای توجه به احیا و تقویت آموزه‌ها، شعائر و مناسک دینی در بین اعضای خود، به سمت جدایی‌افکندن میان موضوعات و مباحث دینی و دیگر اقتضائات فردی و اجتماعی اعضا سوق داده می‌شود و بدین سان برای تربیت دینی اعضای خود نه تنها فضایی ایجاد نمی‌کنند، بلکه از پرداختن به آن طفره می‌روند و با تمسک به انواع توجیها، به موجه‌سازی آن مبادرت می‌ورزند.

نهاد خانواده، از تأثیرگذارترین نهادها در جامعه است اما این نهاد در جامعه مدرن به دلیل غلبه تفکر سکولاریستی، در انزوا قرار گرفته است. در این جوامع، هر چند به لحاظ حقوقی با عناوینی چون حمایت از خانواده و به‌ویژه حمایت از زنان و کودکان، به وضع قوانینی مبادرت ورزیده‌اند، اما این حمایت‌ها چیزی جز متلاشی ساختن خانواده به همراه نداشته است. از سوی دیگر، با قانونی‌سازی ساختن آزادی روابط جنسی توسط دولت‌ها، نهاد خانواده بیش از پیش تضعیف گردیده تا آنجا که خانواده آرام‌آرام از گسترده به هسته‌ای؛ از هسته‌ای، به خانواده بدون فرزند؛ از خانواده بدون فرزند به خانواده تک‌سرپرستی و سرانجام امروزه خانواده همجنس‌بازی و یا ازدواج سفید، همگی نشانه‌های اضمحلال بنیان خانواده در این جوامع است.

عطف توجه به دین به عنوان رقیب نهادهای دیگر، گذشته از این که موجب کنار گذاشتن دین و به عهده گرفتن وظایف آن توسط نهادهای دیگر می‌گردد، به تدریج زمینه را برای خصوصی کردن آن فراهم می‌سازد؛ زیرا ورود نکردن دین به حوزه‌های نهادین جامعه، موجب به محاق رفتن دین و کنج انزواگزیدن به عنوان امری شخصی تلقی می‌گردد که از دخالت در امور اجتماعی جامعه بازداشته شده است. هر چند نباید وقوع چنین اتفاقی چندان دور از انتظار باشد؛ زیرا ادبیات چنین رویکردی، بسی پیش از این در گفته‌ها و نوشته‌های متفکران غربی تولید و برنامه‌ریزی گردیده بود و این چنین، پروژه خصوصی‌سازی و فردی‌سازی دین کلید خورده و مقدمات حذف نهاد دین به منزله تجلی جمعی تعلقات دینی افراد، از عرصه حیات اجتماعی فراهم گردید.

چنان که دور کیم از طریق تفکیک امور و پدیده‌ها به مقدس و غیر مقدس و تعریف دین به امر مقدس، امکان جمع میان دین و دنیا را تلاشی بیهوده معرفی می‌کند. از نگاه دور کیم، دین در اصل یک پدیده اجتماعی است و در زمینه اجتماعی رخ می‌دهد و معتقد است خدایانی که انسان‌ها به صورت دسته‌جمعی می‌پرستند، تجلی‌های قدرت جامعه‌اند. این قدرت چندان از وجود انسان‌ها فراتر می‌رود که آنان برای متصور ساختن آن، باید معنای مقدس به آن دهند (کوزر، ۱۳۸۳: ۱۹۸). بخش اعظم کتاب صور ابتدایی حیات دینی دور کیم به تحلیل دقیق و جزء به جزء دین ابتدایی و به ویژه بررسی داده‌های مربوط به صورت‌های کیش‌ها و باورهای بومیان استرالیا اختصاص یافته است. در این کتاب، دور کیم بیشتر به روشن ساختن کارکردهای ویژه دین پرداخته است. هاری آلپر پژوهشگر دور کیمی، چهار کارکرد عمده دین را از نظر دور کیم به عنوان نیروی اجتماعی انضباط‌بخش، آرامش‌بخش، حیات‌بخش و خوشبختی‌بخش طبقه‌بندی کرده است (همان: ۲۰۰).

ویلسون نیز از کاهش دینداری در دنیای جدید به سبب فاصله‌ای که میان امر مقدس و عرفی پدید می‌آید، یاد می‌کند (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۲۷). در همین باره ویل دورانت می‌نویسد: «تغییر نهاد دین به نهاد دنیوی نتیجه انقلاب صنعتی است؛ زیرا از این زمان به بعد است که تعلیم و تربیت که روزی در اختیار دین بوده، به انسان‌هایی واگذار شد که نه به دین اعتقاد دارند و نه بدان احترام می‌گذارند و آموزش‌های عالی در اختیار دانشمندان و تاجران قرار گرفت» (دورانت، ۱۳۶۵: ۲۱۱).

اخلاق و ارزش‌های اجتماعی

سکولاریسم طبق مبانی معرفتی خود، ارزش‌هایی را در جامعه ترویج می‌کند که به اقتضای سکولارشدن بر آن غالب گشته است. به اقتضای حاکمیت عقل ابزاری بر تفکر انسان سکولار، ارزش‌ها در این جامعه بر محور فایده‌مندی و نفع‌طلبی سنجیده می‌شوند و بدین‌سان، ارزش‌هایی چون حق‌جویی، عدالت‌جویی، تعالی‌جویی، تکلیف‌مداری، خشنودی الهی، فداکاری و نوع‌دوستی در چنین جامعه‌ای جایگاهی نخواهند داشت و جایگاه آنها با ارزش‌هایی مانند مصلحت‌اندیشی، خودخواهی، لذت‌طلبی، عافیت‌جویی و منفعت‌طلبی جایگزین می‌گردد.

روحیه برائت از تکلیف و مسئولیت را باید دستاوردی مهم برای سکولاریسم به‌شمار آورد که به تدریج حذف دین از عرصه حیات فردی و اجتماعی را در پی داشته است. به‌ویژه آن‌که تکلیف و احساس مسئولیت به‌واسطه سختی و تعهد ناشی از آن، ذاتاً و به‌خودی‌خود جذابیت ظاهری، به‌خصوص برای قشر جوان ندارد و از این‌رو، زمینه‌گریز از آن به آسانی فراهم می‌گردد. حال آن‌که بر اساس آموزه‌های دینی، وجود تکلیف و احساس مسئولیت نسبت به کائنات از اهم جلوه‌ها و زیبایی‌های وجودی انسان و تبلور رابطه پررمز و راز آفریده و آفریننده است (سوره انبیا: ۱۹ و سوره ذاریات: ۵۶) و برخی بزرگان نیز تصریح داشته‌اند که: «آدمی، همان‌گونه که ادیان الهی و حکمای بزرگ شرق و غرب تذکر داده‌اند، ارزش حقیقی خود را از همان احساس تکلیف فوق‌سودجویی‌ها و خودخواهی‌ها درمی‌یابد» (جعفری: ۱۳۲).

در شرایط خلأ تکلیف و مسئولیت، عمل انسان‌ها تابع هیچ نظام اخلاقی و ارزشی نیست، بلکه تابع محاسبات عقل‌صوری است و خوب و بد عمل را نه فضایل و رذایل اخلاقی، که عقل سودجوی بشری تشخیص می‌دهد. ملاک در سنجش عمل، نه ادای تکلیف، که بر اساس میزان سودی که عاید عامل می‌گردد، محاسبه می‌گردد.

هرچند صنعتی‌شدن به‌عنوان دست‌مایه اصلی انسان مدرن، امکان بهره‌مندی او را از ابزار و امکانات مادی زندگی به‌طور سهل‌الوصول فراهم ساخته است، با این‌حال، به موازات استفاده از این امکانات و ابزار، گرایش به اعتماد به ابزار مادی در وجود انسان مدرن پررنگ گردید و به همان نسبت، دورشدن او را از ارزش‌های اخلاقی مانند اعتماد، توکل،

ایثار موجب شده است و بدین سان سکولاریزه شدن جامعه رقم می خورد و از این پس، جامعه مدرن تنها به دسترنج خود امید می بندد و در فراهم آمدن نعمت‌ها و امکانات موجود، منعم واقعی دیده نمی شود، بلکه تنها ابزار مادی و عینی ملحوظ می گردد.

از این رو، سکولاریسم هر چند ادعای ضدیت با مذهب را ندارد اما به نسخه جایگزین مذهب تبدیل گردیده است و اخلاق سکولار به جای اخلاق دینی نشسته است. یعنی افراد و جامعه به جای تبعیت از نظام‌های ارزشی مورد تأیید دین، به سوی نظامی غیردینی گرایش پیدا می کنند و آن چه در عمل اتفاق می افتد آن است که رفتارهای اجتماعی فارغ از صبغه دینی و معنوی، فقط با نگاه سودجویانه و مادی شکل می گیرند.

قوانین و قواعد اجتماعی

وداع نامعقول سکولاریسم با دین، آن را به انکار هرگونه حقیقت و مبنای ذاتی در هستی سوق داده است و با فرض نبود حقیقت، از این پس، تنها مرجع وضع قانون و ضوابط در جامعه سکولار، خرد بشری است تا در مراجع قانونی و عرفی، مبنای تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی باشد. بدیهی است چنین قوانین و ضوابطی به دلیل تنوع نیازها و تحولات شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه بشری، به طور روزآمد دچار تغییر و تحول هستند. تأسف آور آن که از آنجا که جامعه هر روز امور خود را مطابق با معیارهای غیردینی سامان می بخشد، حتی نهادهای دینی نیز متأثر از این فرایند، چاره‌ای جز تمکین قوانین و قواعد جاری نخواهند داشت و در نتیجه نهادها و رفتارهای دینی نیز به طور روزافزون، تحت تأثیر و نفوذ ارزش‌ها، معیارها و ضوابط جامعه غیردینی قرار می گیرند و ضرورت‌های عصری شدن دین نیز زاییده چنین اقتضائات و شرایطی است.

ماکس وبر تأکید می کند که جهان نوین خدایانش را رها کرده است و انسان نوین خدایان را از صحنه بیرون رانده است و آن چه در گذشته با بخت، احساس، سودا، تعهد و با جاذبه شخصی وفاداری و خیرخواهی و اخلاق قهرمانان فرهمند تعیین می شده است، عقلانی کرده و تابع محاسبه و پیش‌بینی ساخته است (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۱۸).

از نگاه وبر در نظام اقتدار قانونی - عقلانی، رهبران با تأیید قوانین جامعه به قدرت می‌رسند. برای مثال، اقتدار رئیس‌جمهور در ایالات متحده در نهایت از قوانین جامعه

سرچشمه می‌گیرد. از این نگاه، دین زمانی که واجد عناصر عقلانیت باشد در پیدایش نظام معقول اقتصادی، می‌تواند ایفای نقش کند؛ چنان‌که در غرب این نقش را ایفا کرده است اما در دیگر نقاط جهان به دلیل آن‌که واجد عناصر عقلانیت نبوده است از تحول یک نظام اقتصادی معقول جلوگیری کرده است. به این سبب معتقد است این مقاومت، موقت خواهد بود و سرانجام نظام‌های اقتصادی و در واقع ساختار اجتماعی این جوامع عقلانی خواهند شد (ریترز، ۱۳۷۷: ۳۵).

ویل دورانت، معتقد است با شکل‌گیری انقلاب صنعتی، قوانین حقوقی از دین جدا شد و خود انسان‌ها به وضع و جعل قوانین پرداختند و خدایان قانون شدند و لذا می‌گوید: «تغییر نهاد دین به نهاد دنیوی، نتیجه انقلاب صنعتی است؛ زیرا از این زمان به بعد است که قانون - که روزی در اختیار خدا بود - به دستور انسان‌های جای‌الخطا تبدیل شد» (دورانت، ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۱۱).

رفتارها و روابط اجتماعی

حاکمیت عقلانیت ابزاری و غلبه فردگرایی افراطی در ارکان حیات اجتماعی دنیای مدرن، موجب گردید تا موضوعات و پدیده‌های اجتماعی با نگاه سودانگاران و بر مبنای منافع شخصی نگریده شوند. طبعاً یکی از دستاوردهای چنین انگاره‌ای، سکولاریزه شدن روابط اجتماعی در جامعه مدرن است. از این پس، معیار برقراری روابط اجتماعی اعضای جامعه نه بر محور ارزش‌ها و آرمان‌های دینی، که بر اساس میزان سود و منفعتی است که از این رابطه نصیب افراد می‌گردد.

جورج زیمل می‌گوید: در جوامع پیشین، وابستگی مکانی یا خویشاوندی تعیین‌کننده تعلق مذهبی بود و یک فرد نمی‌توانست با افرادی همزیستی کند که در عقاید مذهبی با او اشتراک نداشتند، برعکس در جهان نوین، این‌گونه تعلق‌ها جدا از همدیگرند و شخص می‌تواند با وجود پیوندهای دیگر با همسایگانش، در عقاید مذهبی با آنها اشتراک نداشته باشد. بدین سان ملاحظات دینی جنبه خصوصی‌تر پیدا می‌کنند و لزوماً با پیوندهای خویشاوندی یا همسایگی انطباق ندارند (کوزر، ۱۳۸۳: ۲۶۴).

مهمترین ویژگی جامعه مدرن از نظر اسپنسر خودمختاری و آزادی شخصی است. طبق

این ویژگی، افراد در تمام عرصه‌ها، حتی در گزینش دین، بر اساس منافع شخصی و بدون توجه به ملاک‌های دیگر عمل می‌کنند (همان: ۱۴۸). چنان‌که دورکیم نیز گذر جوامع از ساده به پیچیده و از همبستگی مکانیکی به ارگانیکی را فرآورده تقسیم کار اجتماعی و ناشی از تفوق فردگرایی و افکار و گرایش‌های شخصی اعضای جامعه دانسته (همان: ۱۹۰) که با کناررفتن دین از عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی تشدید می‌گردد و می‌گوید: «خدا که به اصطلاح نخست (در جامعه سنتی) در تمامی مناسبات بشری حضور داشت، به تدریج خود را کنار می‌کشد و دنیا را به آدمی می‌سپارد تا بر سر آن نزاع کند. اگر هم، همچنان بالای سر باشد، حضورش، حضوری دورادور و از بالاست و تأثیرش از زندگی روزمره بشر به تدریج، کلی و نامتعیین‌تر می‌شود و جای بیشتری برای به کار گرفته شدن و عملکرد آزادانه نیروهای بشری باز می‌کند. این جاست که وجود فرد حس می‌شود. فرد دیگر کمتر تحت تأثیر نیرویی دیگر است و بیشتر به سرچشمه فعلیتی خودانگیخته تبدیل می‌شود. خلاصه آن‌که نه تنها حوزه مذهب به موازات حوزه حیات دنیوی و همراه با آن افزایش نمی‌یابد، بلکه بیش از پیش محدودتر می‌شود» (دورکیم، ۱۳۸۱: ۱۵۲).

برنامه‌ریزی و مدیریت اجتماعی

برنامه‌ریزی به مثابه پلی است که انسان و جامعه را از حالتی که در آن قرار گرفته است، به سوی حالت‌های بهتر و مطلوب‌تر رهنمون می‌سازد و همه برنامه‌هایی که در سطوح اجتماعی تدوین و به اجرا درمی‌آید، ناظر به این واقعیت است که «آن چه هست» ناکافی و نامطلوب است و برای دستیابی به وضعیت بهتر باید تلاش کرد. از این جهت همه پیامبران را باید برنامه‌ریزان جامعه بشری لقب داد؛ چراکه درصدد بودند تا جامعه عصر خود را از وضعیت غیرمطلوب موجودشان، به سوی آینده‌ای روشن‌تر، بهتر و مطلوب‌تر رهنمون سازند.

سؤال اصلی در این است که آیا انسان‌ها برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی امور حیات اجتماعی خود می‌بایست از قوانین و فرامین الهی تبعیت کنند یا آن‌که الزامی در این باره ندارند و آن‌چه از مجرای عقل بشری عبور کند، آنها را کفایت می‌کند؟

با تأسف، در جوامع امروزی سعی می‌شود تا هرگونه ردپایی از دین در ساخت و اداره جامعه کنار زده شود و نه تنها وجود دین و آموزه‌های دینی را برای ساخت و اداره جامعه ضروری نمی‌دانند، بلکه از آن به‌عنوان عاملی که مانع از بهبود و توسعه جامعه بشری است، یاد می‌شود و از هر تلاشی برای کنار گذاشتن آن از مسیر اداره و مدیریت جامعه، به قصد یا بدون قصد، فروگذار نیست. در بخش عمران شهری، بدون توجه به عناصر و آموزه‌های دینی به ساخت‌وساز پرداخته می‌شود. بناها، ساختمان‌ها، پارک‌ها، اماکن تفریحی و رفاهی، رستوران‌ها، مهمانسراها، نمای داخل و بیرون اماکن و مانند آن بدون توجه به عناصر و نشانه‌های دینی به اجرا درمی‌آید. در ترسیم نقشه و آینده مطلوب برای مراکز علمی، فرهنگی، سازمان‌ها، نهادها و غیر آن هر چه بیشتر سعی می‌شود تا از فضای دینی فاصله داده شود و عناصر و آموزه‌های دینی در آن دخالت داده نشود.

ویلسون، برای سنجش فروگاهی اهمیت نهاد دین در جامعه، به اندازه‌گیری سهمی که از تولید ناخالص ملی به این نهاد تعلق می‌گیرد، اشاره می‌کند و معتقد است بودجه‌ای که امروزه در غرب صرف نگهداری و اداره کارکنان و اموال نهادهای خدمتگزار دین می‌شود، به میزان زیادی کاهش یافته است و این علاوه بر کم‌شدن اهمیت این امور، به دلیل کاهش تعداد کلیساها و عده مقامات و خدمه آنهاست (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

بدین‌سان، عرفی‌گرایی را اگر به‌معنی جایگزینی مرجعیت معرفتی از دین به فهم عرفی و عادی بشر دانستیم، در این صورت مدیریت اجتماعی برای تأمین نیازهای این جهانی بشر به دست خود انسان‌ها و براساس فهم خودشان خواهد بود و به راه‌دادن ارزش‌های مورد توجه دین در مدیریت اجتماعی جامعه نیازی نخواهد داشت.

نوع تشکیلات و ساختار نظام اداری جوامع مدرن که از آن به بروکراسی یا دیوان‌سالاری تعبیر می‌شود، محصول رویکرد عقلانی انسان مدرن است (ریتزر، ۱۳۷۷: ۳۴) و بدین‌سان برای کسب مشروعیت، خود را بی‌نیاز از دین و مرجعیت‌های دینی می‌بیند و با توجه به دخالت معیار «انضباط» و «تخصص» به‌عنوان ارکان اصلی این نظام، در این صورت، چراغ هدایت جامعه را علم و دانش؛ و نه وحی، تشکیل می‌دهد و بدین‌سان شاهد

تنزل جایگاه دین در عرصه سیاست گذاری و تصمیم گیری در سطوح مختلف حیات اجتماعی و متأثر از آن تنزل جایگاه و منزلت روحانیون به عنوان متولیان امور دینی هستیم و به جای آن دانشمندان، صنعت گران و به طور کلی نخبگان، منزلت بالاتر را در جامعه به خود اختصاص می دهند. چنان که سن سیمون یکی از مشخصات جامعه مدرن را پدید آمدن جابه جایی در سلسله مراتب اجتماعی دانسته است (شجاعی زند، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

چنین نگرش هایی در عرصه برنامه ریزی جوامع اسلامی به تدریج، به فاصله گرفتن دین از حیات اجتماعی بشر و بی تفاوتی اعضای جامعه به عناصر و آموزه های دینی منجر خواهد شد؛ جامعه ای که دیگر دین در هیچ یک از ارکان و اجزای آن حضور ندارد و آموزه های آن راهنمایی گر اعضای خود برای ترسیم آینده مطلوب نخواهد بود. طبعاً چنین برنامه ای در بلندمدت، ناهمخوان با ابزار و عناصر دینی تحقق خواهد یافت و محصول آن با آموزه های دینی بیگانه خواهد بود.

جنبش ها، گروه ها و آیین های جدید

نغمه سرایی سکولاریسم برای جدایی افکندن میان دین و جامعه، تنها به کنار گذاشتن دین از عرصه حیات اجتماعی هم قانع نیست و از آن جا که فطری بودن دین در وجود انسان ها امری بدیهی و ذاتی است، درصدد برآمدن تا برای آن بخش از جامعه که سیاست ها و برنامه های سکولاریسم برای بیرون راندن دین از سرنوشت جامعه را تمکین نمی کنند، به خلق دین و آیین مبادرت ورزند تا به هر نحو ممکن، زمینه مشغول ساختن آنها را فراهم سازند و بدین سبب از گرایش آنها به ادیان الهی و رسمی جلوگیری شود. از این رو، رواج فرقه ها، ادیان ساختگی، معنویت های کاذب که به صورت سازمان دهی شده هر از چندگاه در جوامع مختلف سر برمی کشند و بخش هایی از جامعه، به ویژه جوانان را به سوی خود می کشانند را باید نمود دیگری از حضور سکولاریسم به شمار آورد.

این گروه و فرقه ها که با شبیه سازی ادیان سنتی تأسیس می شوند، چه در مبانی نظری و فکری و چه در مناسک، اعمال و آیین ها در خدمت سکولاریسم هستند و بدین سان، هم به ظاهر پاسخی به نیاز فطری بشر در زمینه دین، عرفان و معنویت می دهند و هم به دلیل تجربه های روحانی و معرفت دینی جدیدی که ارائه می دهند، برای جوانانی که از خلاء

دین و مذهب در زندگی خود رنج می‌برند و با آموزه‌های ناب دینی بیگانه هستند، جذاب و لذت‌بخش خواهند بود. علاوه بر این که با گرایش جوانان به این جریان‌های شبه‌دینی، از پیوستن و گرویدن آنها به ادیان الهی، به‌ویژه اسلام نیز ممانعت به عمل می‌آید و چنان رفتار می‌کنند تا به جامعه القاء کنند که الزاماً دین باید در حاشیه و نه در متن جامعه باشد و از تمامی شئون اجتماعی باید دور باشد.

سرانجام این گروه‌گرایی‌ها برای تحقق اهداف سکولاریسم به این جا ختم می‌شود تا به اذهان مخاطبان و طرفداران خود القا کنند که هیچ کتاب مقدسی در جهان ابدی نیست و هیچ قانون حقی وجود ندارد و انسان این شایستگی و استعداد را دارد که خود به خلق دین جدید مبادرت ورزد. از آن‌جا که به کارگیری عواطف و احساسات مخاطبان به‌ویژه جوانان، وجهه همت این گروه‌ها و جریان‌هاست، لذا سعی می‌کنند تا وانمود کنند که روش‌های عقلی، مانع کشف و رسیدن به حقایق دینی و معنوی است و رستگاری بشر تنها با کنار گذاشتن این روش‌ها و پیروی بی‌چون و چرا از بنیان‌گذاران این گروه‌ها میسر است (کریمی، ۱۳۹۲: ۸۱).

دین، جامعه و عرفی‌گرایی

با عنایت به مطالب پیش‌گفته، روشن شد که در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی جامعه عرفی‌شده غربی، تنها پوسته‌ای از دین نمود و ظهور دارد. کلیسا و کشیش به‌عنوان متولیان امر دین در این جوامع، تنها به اجرای غسل تعمید برای اعضای جدید، اداره مراسم عشاء ربانی برای مسیحیان وفادار، طلب آموزش برای مردگان مسیحی و برخی اقدامات خیرخواهانه در رسیدگی به وضع مستمندان بسنده می‌کند (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۳۱). چنان‌که بلا، در معرفی جامعه سکولار که نهادهای مستقلی مانند رفاه، بهداشت و قانون در آن شکل می‌گیرند و دولت سکولار آنها را اداره می‌کند، می‌گوید: «در این شرایط، دین نهاد تخصص‌یافته‌ای است که تنها به مسائل ثانوی زندگی مثل مراسم نیایش و مراسم ازدواج و مرگ می‌پردازد» (همان: ۱۲۷).

اما واقعیت آن است که این بخش از دین که جنبه‌های مناسکی آن نیز هست، جزئی کوچک از دین است که در شکل‌دهی و تقویت ایمان دینی تأثیرگذاری آن اندک است و

آنچه هدف اصلی دین نزد خداوند بوده و برنامه‌ریزی انبیای الهی بر مبنای آن قرار گرفته است، توجه دادن نوع انسان به وجود مبدأ و معاد و آغاز و انجام عالم است و آنها را به این حقیقت جاوید توجه داده است که انسان بیهوده خلق نشده است و آفرینش عالم وسیله سرگرمی نبوده، و با برانگیختن بشر بر تفکر در وجود کائنات و کیفیت خلق عالم، دریافت و فهم این حقیقت را خواستار شده است (سوره آل عمران: ۱۸۸-۱۹۱).

بنابراین، جای طرح این سؤال است که در این منظومه، نقش خداوند در خلق و تدبیر عالم چگونه است؟ آیا خداوند انسان‌ها را خلق کرده است و امور آنان را به خودشان واگذار کرده است یا برای اداره امور جامعه نیز احکام، دستورات و برنامه‌هایی دارد؟ آیا به‌طور کلی دین و آموزه‌های دینی برای جریان ولایت الهی در امور حیات اجتماعی انسان‌ها برنامه‌ای دارند یا خیر؟

به نظر می‌رسد مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضع اختلاف ما و غربیان در این مسئله، به دو امر «خلق عالم» و «تدبیر عالم» برمی‌گردد. غربیان هرچند با ما هم عقیده‌اند که خلق عالم از ناحیه موجود حی قادر متعال است، اما از همراهی با ما در تسری این خلق، به عالم امر و جریان دادن آن به تدبیر امور عالم بازمی‌مانند. به سخن دیگر، هرچند با ما در «خدای خالق» اشتراک دارند اما با «خدای شارع» مشکل دارند (رشاد، ۱۳۷۷: ۲۳۶). بر اساس مبانی اندیشه اسلامی، چنین نیست که خداوند همچون ساعت‌سازی که پس از ساخت و کوک کردن ساعت، بدون دخالت او کار می‌کند، تنها به خلق عالم مبادرت ورزیده و آن را رها کرده باشد، بلکه تدبیر امور عالم نیز به ید قدرت اوست و موضوع ولایت کلیه الهیه نیز از همین معنا نشئت می‌گیرد. از این رو، همان‌طور که خداوند از جنبه خالقیت، علة‌العلل عالم هستی است، پس از ایجاد کائنات نیز بر اساس توحید افعالی، تدبیر امور آنها با اراده و اختیار او صورت می‌گیرد و شریعت به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر دین، مجموعه احکام و قوانین فردی و اجتماعی است که از طرف خداوند به‌منظور تدبیر امور عالم و جریان ولایت الهی وضع شده است تا ثابت کند که او مصلحت انسان‌ها را بهتر از خودشان تشخیص می‌دهد. بدین سبب، هیچ امری از امور عالم از حیثه قدرت و اختیار او خارج نیست و انسان‌ها تا حدی اجازه دخل و تصرف در امور عالم را دارند که به نادیده گرفتن تدبیر الهی در امور منجر نگردد. طبعاً این تدبیر، نافی اختیار انسان‌ها نخواهد بود و انسان‌ها

در سایه تدبیر الهی، برای گرایش به امور خیر و شر اختیار دارند.

از این جاست که قرآن کریم بر هدفمند بودن خلقت و مسئولیت و تکلیف انسان‌ها تأکید ورزیده و می‌فرماید: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (قیامت: ۳۶)؛ آیا آدمی پندارد که او را مهمل گذارند و در خلقتش غرضی منظور نبوده است». یا فرموده است: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنْتُمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵)؛ آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی‌گردید».

اما متأسفانه به دلیل تفسیر ناقصی که از خدا و صفات ربوبی او در اندیشه انسان غربی صورت گرفت و غلبه نیز یافت، نفی احکام الهی و نفی تعریف درست از حیات، مسئولیت، انسانیت و نظیر آن را باعث گردید و این چنین است که به دلیل فقدان تلقی صحیح درباره الهیات، مسیر برای سکولاریزم هموار گردید و از آن‌جا که اشکال عمده در تفاوت جامعه اسلامی و غربی از مسیر الهیات عبور می‌کند و به دلیل تلقی غلطی که درباره احکام و حدود الهی و رابطه خداوند با خلق و بعث عالم در ذهن انسان غربی و متکلمان مسیحی شکل گرفته است، از جمله پیامدهای خواسته یا ناخواسته آن، سکولاریسم بوده است و بنابراین تا زمانی که تنقیح استوار و دقیقی در الهیات در این جوامع صورت نگیرد، راه سکولاریسم مسدود نخواهد بود (رشاد، ۱۳۷۷: ۲۳۶).

تأسف‌آورتر این که آموزه‌های سکولاریسم امروزه تنها به مجامع علمی و آکادمیک یا مجامع دینی و مذهبی هم بسنده نکرده است که بتوان از موضع نقد و استدلال بر رد آن برهان اقامه کرد، بلکه همه ابعاد حیات اجتماعی بشر امروز را فرا گرفته و از نظام شهرسازی و معماری تا بانکداری و نظام اداری را تسخیر کرده است. چنان‌که دابلر در این باره می‌گوید: «خرده‌نظام‌های اجتماعی از طریق فرایند استقلال‌یابی به تدریج از سیطره دین به مثابه نهاد یا خرده‌نظام برتر آزاد می‌شوند. طی این فرایند، نهادهای اصلی جامعه مثل اقتصاد، سیاست، دانش و خانواده از زیر تأثیر دین بیرون آمده و بر اساس معیارهای درونی خویش اداره و کنترل می‌شوند. آزاد شدن اقتصاد از محذورات اخلاقی، بیرون آمدن دولت از زیر یوغ کلیسا، رها شدن دانش از چنبره آموزه‌های کلامی و نظام آموزشی از مداخله کشیشان و بالاخره خارج شدن مسائل زناشویی و خانواده از کنترل مقررات دینی و اخلاقی،

پیامد وقوع این فرایند در عرصه‌های مختلف اجتماعی است. به‌علاوه در این مسیر، قواعد حقوقی، عادات هنجاری، سلايق و ذوقیات هنری و ادبی نیز از جهت‌گیری و محتوای دینی تهی می‌گردند (شجاعی‌زند، ۱۳۸۱: ۱۲۶).

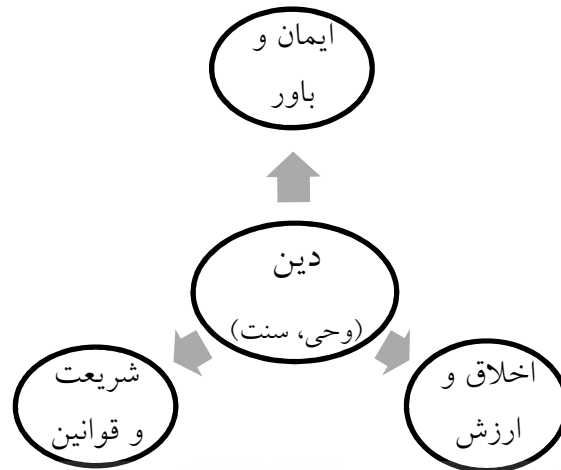
نقش آموزه‌های دینی در شکل‌گیری قوانین، رفتارها و روابط اجتماعی

در پایان مناسب است به نمایی کلی از چگونگی ورود و تأثیر آموزه‌های دینی بر حیات اجتماعی انسان‌ها و نقش آنها در ساختن و هدایت جامعه براساس الگوی مطلوب دینی در حد مجال این نوشتار، اشاره کوتاهی صورت گیرد. از این منظر، ابتدایی‌ترین پرسش آن است که ویژگی‌های جامعه دینی چیست و اصولاً چه شاخص‌ها و ملاک‌هایی باید در یک جامعه وجود داشته باشد تا به آن، جامعه دینی اطلاق کرد؟ آموزه‌های دینی در شکل‌گیری امور و پدیده‌های اجتماعی چگونه نقش ایفا می‌کنند؟ چگونه ساختار، قوانین، سنت‌ها، ارزش‌ها، رفتارها و روابط اجتماعی متأثر از آموزه‌های دینی به عرصه حیات اجتماعی پا می‌گذارند؟ به سخن دیگر، آموزه‌های دینی چگونه به شکل‌گیری ساختار، قوانین، قواعد، ارزش‌ها، هنجارها، رفتارها، روابط و نهادهای اجتماعی مدد می‌رسانند؟

دین شامل سه بخش اساسی است

بخش اول، حوزه ایمان و باور است. اعتقاد به وجود هستی‌بخش و خلق و بعث عالم، ضرورت ارسال پیامبران، وجود عالم غیب و وجود عالم آخرت متعلق به این حوزه است. بخش دوم، حوزه اخلاق و ارزش‌هاست. این بخش شامل باید‌ها و نباید‌ها و فضایل و رذایل اخلاقی است که چگونگی برقراری رابطه انسان‌ها با آنها زمینه سعادت یا شقاوت انسان‌ها را موجب می‌گردد.

بخش سوم، شریعت یا مجموعه احکام و قوانینی است که برای زیست بهتر اعضای جامعه و سامان درست امور زندگی‌شان، ملزم به عمل به آنها می‌باشند و در برابر آنها مسئول هستند.



دینداری نیز در سه ساحت تحقق پیدا می‌کند:

الف) ساحت باور و بینش؛ ب) ساحت عواطف و گرایش؛ ج) ساحت رفتار و کنش؛ ساحت بینشی؛ مربوط به آگاهی‌ها، باورها و عقایدی است که انسان در اثر برخورد با امور و پدیده‌های عالم کسب می‌کند و به‌طور کلی نگرش و بینش انسان نسبت به عالم پیرامون را تشکیل می‌دهد. ساحت عاطفی؛ شامل علائق، انگیزه‌ها و گرایش‌هایی است که به دنبال شناخت پدیده‌ها و امور، در وجود انسان شکل می‌گیرد. ساحت رفتاری؛ شامل اعمال و رفتاری است که به دنبال کسب شناخت و باور و نیز ایجاد علاقه و انگیزه نسبت به چیزی، او را به سمت انجام رفتار، اعمال یا تکالیفی وادار می‌سازد. این سه ساحت، در واقع مکمل یکدیگر و دارای رابطه متقابل می‌باشند و تا هر سه، موجود نشوند، دینداری کامل محقق نخواهد شد. تا زمانی که باورها تبدیل به گرایش نشوند و انسان را در بعد عاطفی تحریک نکنند و پس از تحریک بُعد عاطفی، او را به عمل به تکالیف در سطوح فردی و اجتماعی وادار نسازند، امر دینداری تحقق پیدا نمی‌کند. بدیهی است آثار این تحقق، در ابعاد حیات اجتماعی اعضای جامعه به اشکال گوناگون نمایان می‌گردد:

۱. جریان یافتن ارزش‌ها، هنجارها، قواعد و مقررات در سطوح و لایه‌های مختلف

جامعه؛

۲. ایجاد ساخت اجتماعی لازم در قالب نهادها و سازمان‌ها متناسب با نیازهای اعضای

جامعه؛

۳. شکل‌گیری ساخت سیاسی مناسب برای اداره امور جامعه؛

۴. نظام‌یافتن صحیح امور معاش و تأمین درآمد اعضای جامعه؛



هر چند سکولاریسم، به ظاهر با اصل دین و دینداری از خود مخالفت نشان نمی‌دهد، اما این مقدار از سازش تا زمانی است که دینداری در سطح باور و بینش متوقف بماند و به حوزه گرایش و رفتار تسری پیدا نکند. با این وجود، نظام رفتاری در جوامع مقصد سکولاریسم، الزاماً متأثر از نظام باورها و نگرش‌هایی است که توسط سکولاریسم بسط و گسترش یافته است، به گونه‌ای که دیگر نه مقدور است و نه می‌توان انتظار داشت که کنش و رفتاری خارج از چارچوب باور و نگرش حاکم بر جامعه از سوی افراد سر بزنند.

صدرالمآلهین شیرازی در باره اهمیت حیات دنیا و نقش آن در حفظ و بقای دین می‌فرماید: «طبق مبانی و شواهد عقلی و نقلی، هدف نهایی از ادیان الهی و بعثت انبیای عظام، سوق‌دادن مردم به مقام قرب الهی و راه‌یافتن به سعادت لقای او و بالا آمدن از مرتبه پست دنیا به سوی درجه کمال است و این امر تنها با شناخت خداوند و شناخت صفات او و اعتقاد به ملائکه و پیامبران و کتاب‌های مقدس و روز آخرت میسر است (شیرازی، ۱۴۲۰:

۴۹۷)، اما این هدف، تنها از طریق قرار گرفتن و زندگی در عالم دنیا تحقق می‌یابد؛ زیرا نفس انسانی در مرحله ابتدایی ناقص و بالقوه است و ارتقا از نقص به کمال، تنها به واسطه حرکت، زمان و ماده امکان‌پذیر است و این امور از ویژگی‌های همین مرتبه حسی یعنی دنیا است و بدین سبب فرموده‌اند: «الدُّنْيَا مَرْزَعَةٌ الْآخِرَةُ (ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۳، ج ۱: ۲۶۷)؛ دنیا، کشت‌گاه آخرت است». از این رو، حفظ و مراقبت از حیات دنیا، به تبع اهمیت دین، از امور ضروری و مقصود دین و وسیله رسیدن به آن است» (شیرازی، ۱۴۲۰: ۴۹۸).

و آنچه از امور دنیوی برای شناخت و تقرب به خداوند و رسیدن به نشئه آخرت ضروری است، یکی «نفوس» و دیگری «اموال» است. بنابراین آنچه در دنیا باعث حفظ معرفت نفوس، حیات بدن‌ها و حفظ دارایی‌ها (به‌عنوان وسایل معاش انسان‌ها) می‌گردد، مورد نظر و مقصود شرع مقدس است؛ زیرا زندگی دنیوی قائم به آن‌هاست و از این جهت منظور دین بوده است (همان: ۴۹۸-۴۹۹).

بر اساس بیان امام خمینی، نظام حقوقی اسلام که مشتمل بر احکام و قوانین شرعی است، ظرفیت یک نظام کلی اجتماعی را دارد و هر آنچه بشر بدان نیاز دارد را شامل می‌شود. از شیوه معاشرت با همسایه و اولاد و عشیره و قوم و خویش و همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل. از قوانین جزایی تا حقوق تجارت و صنعت و کشاورزی، برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند (امام خمینی، ۱۳۹۴: ۲۵).

قرآن مجید، شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال نیاز دارد و به همین سبب، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) روشنگر همه چیز است. در کتاب کافی، آمده است که «تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۹) و امام صادق علیه السلام در حدیثی سوگند یاد می‌کند که تمام آنچه جامعه بدان احتیاج دارد، در کتاب و سنت وجود دارد (همان).

بنابراین، احکام و آموزه‌های دین اسلام که مبتنی بر منابع وحی و سنت هستند، ناظر به هر سه ساحت ایمان، اخلاق و شریعت‌اند و برای تأمین سعادت اعضای جامعه انسانی و برای همه عناصر تشکیل‌دهنده جامعه، برنامه مشخص دارند تا با متأثر ساختن آنها، جامعه انسانی مسیر سعادت و کمال وجودی خود را باز یابد.

در این الگو، «فرهنگ»، اساس هویت بخش جامعه انسانی و زیربنای فکری و اعتقادی جامعه برای ترسیم مسیر سعادت است و «حکومت» و «مدیریت» نیز ابزاری برای تأمین رفاه، امنیت، عدالت، رشد، سعادت و هدایت جامعه است و قرآن کریم، هدایت انسان‌ها به سوی پروردگار و بندگی را یکی از برنامه‌ها و اهداف حکومت صالحان ذکر کرده است و می‌فرماید: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج: ۴۱)؛ کسانی که چون در زمین به آنان قدرت دهیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند، و فرجام همه کارها از آن خدا است».

همین‌طور نصوص دینی، به مسأله ولایت و امامت اهمیت شایانی داده‌اند و در مواردی حفظ نظام دینی را بر پاسداری از دیگر احکام فرعی مقدم دانسته شده است. چنان‌که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «... وَ لَمْ نُؤَدِي بِشَيْءٍ مِثْلَ مَا نُؤَدِي بِالْوَلَايَةِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲: ۱۸)؛ هیچ چیز به اندازه ولایت، مورد توجه و اهتمام قرار نگرفته است.

بر این اساس، باید گفت به‌طور کلی دو عامل اصلی دینی بودن جامعه شامل: «حاکمیت آموزه‌های دینی» در سطح جامعه و «حاکمیت سیاسی دین‌داران» (متولیان امر دین) است و تا زمانی که این دو به‌طور همزمان تحقق پیدا نکنند، تحقق جامعه دینی میسر نخواهد بود.

آنچه لازم است در این قسمت تذکر داده شود این است که بر اساس مبانی حکمت و معرفت اسلامی، انسان مرکب از دو نشئه «جسم» مادی و فانی و «روح» جاودانه و باقی است و هر چه خود را از جسم و بدن مادی بیشتر رها سازد، به روح ملکوتی باقی نزدیک‌تر می‌شود. انسان در بعد جسمی با سایر حیوانات دارای وجوه مشترک است. حیوان می‌خورد، می‌خوابد، تولید مثل می‌کند، نفس می‌کشد، از دشمن می‌هراسد و به زندگی با دیگران نیاز دارد. همه این‌ها در مورد بدن انسانی نیز صادق است و به همه این‌ها نیاز دارد. اما در وجود انسان، یک قوه تشخیص وجود دارد که او را از حیوان جدا می‌کند و آن قوه عقل است که مختص انسان است. انسان می‌تواند بفهمد، می‌تواند آن چه برایش ضرر دارد از خود دور کند، آن چه برایش نفع دارد را به طرف خود جلب کند، آن چه برای سعادتش مفید است، تشخیص دهد و از آن چه موجب گمراهی‌اش می‌گردد، دوری گزیند.

بنابراین، اسلام از یک سو عقل را محترم داشته و به داوری آن بها می‌دهد و از این

جهت به سکولاریسم فرصت ابراز وجود نمی‌دهد؛ زیرا در اسلام هم در بخش عقاید و باورها به‌عنوان بخش مهم دین، به عقل سلیم و دریافت فطری بشر بها داده شده است و هم در موضوعات و واقعیت‌های جاری زندگی، اختیار به خود انسان‌ها داده شده تا با حواس، تعقل، قدرت عضلانی، امیال و خواسته‌های مشروع خود، آنها را تأمین کنند (جعفری، ۱۳۸۹: ۶۶).

و از سوی دیگر، از دنیا چشم‌پوشی نکرده است؛ زیرا دنیا محل تجارت^۱ و کسب نور است^۲ و تنها با نور کسب‌شده در دنیا، سرای آخرت روشن می‌شود.^۳ دنیا، محل تولید و تکثیر عمل صالح است و کلید سرفرازی در آخرت براساس آموزه‌های تمامی ادیان الهی همراهی عمل نیکی است که در دنیا تولید شده است و طبق بیان ملاصدرا، حتی «پل صراط» توسط عمل افراد در دنیا ساخته می‌شود (شیرازی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۷۳۴-۷۳۵).

عمده تفاوت نگاه دینی و نگاه سکولار به دنیا در نگاه آلی و نگاه غایی به آن است. در این تجارت‌خانه، می‌توان علم، مال، نور و مقام کسب کرد و همه این‌ها، اموری مفید و بلکه لازم هستند. اما زمانی که این امور در خدمت سعادت و کمال انسانی قرار گیرند، مفیدند و مقصود از نگاه آلی به دنیا، همین است، ولی اگر جای نگاه آلی به دنیا با نگاه غایی به آن عوض شد، پای سکولاریسم به میان می‌آید و این جاست که این امور نه تنها غیرمفید، که او را از مسیر سعادت بازمی‌دارند. به این سبب است که قرآن کریم دنیا را لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر در اولاد و اموال و ابزار غرور معرفی کرده است^۴ و آنچه

۱. «إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ غَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارُ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ انْتَعَطَ بِهَا مَسْجِدُ أَجَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلَّى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَيْطُ وَحَى اللَّهِ وَ مَشَجَرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ» (نهج البلاغه، قصار ۱۳۱: ۴۹۲).

۲. «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» (حدید: ۱۳).

۳. «يَوْمَ تَبْرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» (حدید: ۱۲) و «يَوْمَ لَا يَحْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (تحریم: ۸).

۴. «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لِعِبِّ وَ لَهْوٍ وَ زِينَةٍ وَ تَفَاخُرٍ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاتُرٍ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَاتِهِ ثُمَّ يَهِيجُ فِتْرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمْتَاعُ الْغُرُورِ» (حدید: ۲۰).

مایه تأسف و تأثر است این است که منظور دنیای سکولار از توجه به دنیا، همین بخش آن است که از قضا مورد سرزنش قرار گرفته است.

نتیجه گیری

در این نوشتار که با موضوع «ساحت اجتماعی سکولاریسم» تدوین شده است، ضمن بیان معنا و مفهوم سکولاریسم، آن را معادل گیتی‌باوری، این جهان‌باوری، دین‌گریزی، گیتی‌گرایی، دنیاپرستی و عرفی‌گرایی دانسته و مفهوم اخیر را که ناظر به بعد معرفت‌شناسی و زمینه سیاسی و اجتماعی سکولاریسم است، به‌عنوان معادل آن برگزیده است و مقومات آن را شامل چهار مشخصه عقلانی‌شدن، عصری‌شدن، خصوصی‌شدن و بشری‌شدن دین ذکر کرده است.

در ادامه پیامدهای عرفی‌گرایی را مورد توجه قرار داده و با اشاره به نقش برجسته و غیرقابل انکار دین در حیات اجتماعی انسان‌ها، زیستن به اقتضای دین را مطالبه جدی جامعه دینداران دانسته و تأکید شد که با وجود تأثیرگذاری‌های مختلف دین، کنار گذاشتن آن از عرصه حیات اجتماعی بشر، بدون پیامدها و آثار پیدا و پنهان نخواهد بود. سپس با برشمردن زمینه‌ها و عناصر اصلی و مقوم شکل‌گیری حیات اجتماعی بشر، نقش و تأثیر عرفی‌گرایی بر ساختار و نهادهای اجتماعی، اخلاق و ارزش‌های اجتماعی، قوانین و قواعد اجتماعی، رفتارها و روابط اجتماعی، برنامه‌ریزی و مدیریت اجتماعی و جنبش‌ها، گروه‌ها و آیین‌های جدید مورد مطالعه و کاوش قرار گرفت.

در پایان با بیان ویژگی‌های اندیشه اسلامی و تفاوت‌های آن با اندیشه غربی و اشاره به زمینه‌های موجود در اندیشه غربی برای جریان‌یافتن سکولاریسم، مهم‌ترین نقطه تقابل این دو اندیشه در مسئله «خلق» و «تدبیر» عالم ذکر گردید و بیان شد که غربیان هرچند با ما در موضوع خلق عالم هم‌عقیده‌اند، اما از همراهی در تسری این خلق، به عالم امر و جریان‌دادن آن به تدبیر امور عالم بازمی‌مانند. بر این اساس، همان‌گونه که خداوند از جنبه خالقیت، علة‌العلل عالم هستی است، پس از ایجاد کائنات نیز بر اساس توحید افعالی، تدبیر امور آنها با اراده و اختیار او صورت می‌گیرد و هیچ امری از امور عالم از حیطة قدرت و اختیار او خارج نیست.

در ادامه به صورت گزیده، به نقش آموزه‌های دینی در شکل‌گیری قوانین، رفتارها و روابط اجتماعی اشاره شد و الگویی برای چگونگی ورود و تأثیر این آموزه‌ها بر حیات اجتماعی ترسیم گردید تا ثابت کند این آموزه‌ها اولاً دارای مبنا بوده و ثانیاً با روش مناسب، امکان تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی در حیات اجتماعی بشر را دارا می‌باشند.



کتابنامه

- * قرآن کریم.
- ** نهج البلاغه
۱. ابن ابی جمهور، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، عوالی اللثالی، قم: نشر سیدالشهداء.
 ۲. ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد (۱۳۷۸)، شرح نهج البلاغه، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲۰، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
 ۳. العظمة، عزیز (۱۹۹۸)، العلمانية من منظور المختلف، بیروت: مرکز الدراسات الوحدة العربيه.
 ۴. امام خمینی، روح الله (۱۳۹۴)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی علیه السلام.
 ۵. اینگلهارت، رونالد و یبیا نوریس (۱۳۸۷)، مقدس و عرفی، ترجمه: مریم وتر، چاپ اول، تهران: کویر.
 ۶. آشوری، داریوش (۱۳۷۴)، فرهنگ علوم انسانی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
 ۷. تورن، آلن (۱۳۸۰)، نقد مدرنیته، ترجمه: مرتضی مریدیها، تهران: گام نو.
 ۸. جعفری، محمد تقی (۱۳۸۹)، «تحلیل و بررسی سکولاریسم»، فصلنامه قیاسات، ش ۱ و ۲.
 ۹. دورانت، ویل (۱۳۶۸)، تاریخ تمدن، ترجمه: جمعی از مترجمان، ج ۲، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
 ۱۰. _____ (۱۳۶۵)، درآمدی بر تاریخ تمدن، ترجمه: جمعی از مترجمان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
 ۱۱. دورکیم، امیل (۱۳۸۱)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه: باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
 ۱۲. دیالمه، امیرحسین (۱۳۹۳)، «مبانی معرفتی و چهره اجتماعی سکولاریزم در اندیشه علامه مصباح یزدی»، پایگاه تحلیلی - خبری صابر، ۶ و ۱۷ فروردین.
 ۱۳. راستی تبار، سیدرحیم، سیدمحمدحسین صالحی و رحمت الله رضایی (۱۳۹۳)، سکولاریسم از ظهور تا سقوط، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
 ۱۴. رامین، علی، کامران فانی و محمدعلی سادات (۱۳۸۹)، دانشنامه جهان گستر، چاپ اول، تهران: دانش گستر.

۱۵. رشاد، علی اکبر (۱۳۷۷)، «چرا دین و دنیا»، مجله نقد کتاب، ش ۷.
۱۶. ریتزر، جورج (۱۳۷۷)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، چاپ سوم، انتشارات علمی، تهران.
۱۷. روزه، گبی (۱۳۷۵)، سازمان اجتماعی، ترجمه: هما زنجانی‌زاده، تهران: سمت.
۱۸. سروش و دیگران (۱۳۸۴)، سنت و سکولاریسم؛ گفتارهایی از عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، مصطفی ملکیان و محسن کدیور، تهران: موسسه فرهنگی صراط.
۱۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۱)، «سنت، مدرنیسم و فرهنگ توسعه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۶۱-۶۲.
۲۰. سکولاریسم و فرهنگ (۱۳۷۵)، «میزگرد علمی با حضور صاحب‌نظران»، نامه فرهنگ، ش ۲۱.
۲۱. شجاعی‌زند، علی‌رضا (۱۳۸۱)، عرفی‌شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، چاپ اول، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
۲۲. شیرازی، صدرالدین (۱۴۱۹ق)، مفاتیح الغیب، تعلیق و مقدمه: مولی‌علی نوری و محمد خواجه‌جوی، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
۲۳. _____ (۱۴۲۰ق)، المبدأ و المعاد، چاپ اول، بیروت: دارالهادی.
۲۴. ضاهر، عادل (۱۹۹۳)، الأسس الفلسفیه للعلمانیة، چاپ اول، بیروت: دارالساقی.
۲۵. عادل، حداد (۱۳۸۶)، دانشنامه جهان اسلام، چاپ اول، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
۲۶. کریمی، محمد کاظم (۱۳۹۲)، روحانیت و اقتضانات جامعه معاصر، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۸. کوزر، لوئیس (۱۳۸۳)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه: محسن ثلاثی، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات علمی.
۲۹. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۰. وایسکر، کارل فردریش فون (۱۳۷۵)، «سکولاریزاسیون چیست»، ترجمه: رومینا شیخ، نامه فرهنگ، ش ۲۲.